چرا «رهایم کن» سریال خوبی نیست

سریالفارسی را رها کن

میلاد جلیل‌زاده
خبرنگار گروه فرهنگ

۱- دو روستای تنگ هم داریم به نام‌های حصارک و سیاهرود که حوالی تهران هستند. همچنین یک خانواده ثروتمند داریم، چیزی شبیه به خوانین روستایی، با نام خانوادگی نایب‌سرخی که همانجا یک معدن دارند و پسر بزرگ‌ترشان حاتم، رئیس معدن است. پسر کوچک خانواده، هاتف، تحصیلکرده دانشگاه است و چون با خانواده مشکل داشته به تهران رفته و در یک باشگاه بولینگ که کافه‌ای هم کنارش هست، کار می‌کند و شب‌ها همانجا می‌خوابد. خواهر کوچک خانواده، افسانه، دیوانه‌وار عاشق خواننده‌ای به نام دانیال است. ۲- در مطبخ این خانه اربابی، دختری گندم‌گون و متین به نام مارال کار می‌کند که معشوقه حاتم است. حاتم یک پسر مبتلا به سندروم دان دارد که همسر سابقش نغمه، می‌خواست خفه‌اش کند و خلاص شود و حاتم برای همین از خانه بیرونش انداخت. رابطه مارال با این پسربچه بیمار که نامش راما است، صمیمیت چشمگیری دارد. ۳- مارال برادری دارد به نام یونس که اتفاقا هم‌دانشگاهی هاتف هم بوده و حالا به گروه‌های چریکی چپ پیوسته است. ۴- پدر خانواده نایب‌سرخی که همسرش فوت کرده، یک دوست صمیمی دارد به نام ناصر. او حالا در باغ موروثی‌اش که در قمار به نایب‌سرخی‌ها باخته است، به‌عنوان سرایدار زندگی می‌کند. پسر او شاهین مباشر حاتم در معدن و نفر دوم آنجاست. ۵- یک زبان‌باز که به نظر آدم شیادی می‌رسد هم در دستگاه نایب‌سرخی‌ها برو بیایی دارد و کافه‌شان در وسط میدان روستا را به او سپرده‌اند. نام او که هیز و هوس‌باز و جاه‌طلب هم معرفی می‌شود، بهرام است. ۶- یکی از کارگران معدن، وسط کار در تونل، قطعه‌ای سنگ کهربا پیدا می‌کند و چهار نفر از همکاراش او را می‌کشند تا شب‌ها به معدن بیایند و رگه کهربا را بیرون بکشند. جسد این کارگر مقتول در کامیون نخاله‌های معدن انداخته می‌شود تا گم‌وگور شود. ۷- یونس، برادر مارال، در ماجرای ترور یکی از بلندپایگان رژیم پهلوی ناکام می‌ماند و به محل کار دوستش هاتف پناه می‌برد. هاتف که بسیار ترسیده است، او را لو می‌دهد و باعث مرگش می‌شود. ۸- افسانه، دختر کوچک نایب‌سرخی‌ها بالاخره یک شب به محل اقامت خواننده مورد علاقه‌اش دانیال می‌رود و شب را هم در اتاق او می‌گذراند. او صبح که از خواب بیدار می‌شود، می‌بیند دانیال رفته و مستخدم هتل برایش توضیح می‌دهد که دختر جان؛ هر شب اینجا یک نفر به اتاق دانیال می‌رود که باور کرده میهمان او نیست و عشق او در زندگی است...

تا اینجا توضیح موقعیت و معرفی شخصیت‌های سریال بود و چهار قسمت کامل طول کشید. مقدمه‌چینی داستان خیلی طولانی شد ولی صبر مخاطب هنوز لبریز نشده چون تا به حال کنجکاوی‌اش در حال برانگیخته شدن بود و پاسخ‌های این کنجکاوی را چه قانع‌کننده و چه غیرقابل قبول، هنوز ندیده است. جلوتر که می‌رویم، چیز چندانی روی این اسکلت‌بندی طولانی که طی چهار قسمت اول سرهم شد، سوار نمی‌شود و اساسا با مجموعه‌ای از نوستالژی‌هایی طرفیم که آدم‌های طبقه متوسط امروز، نسبت به دوران پهلوی دارند. با یک دهات طرفیم که حتی کلفت‌های میانسال مطبخ نایب‌سرخی‌ها، شبیه خانم‌های میهماندار در کافه‌های امروزین اطراف چهارراه ولیعصر و خیابان انقلاب لباس پوشیده‌اند. روایت تقریبا بی‌زمان است اما اگر عملیات مسلحانه آن جوان چپگرا را خودمان با تاریخ معاصر قرینه بگیریم، از آنجا که این سلسله ترورها بین سال‌های ۵۰ تا ۵۲ بود، می‌شود همان تاریخ را مسامحتا پذیرفت. چپگرای یاغی قصه هم به‌هیچ‌وجه شبیه چپ‌های آن دوران نیست. او حتی یک جا به رفیقش هاتف می‌گوید من اگر جای تو بودم، برمی‌گشتم پیش پدر ثروتمندم. یعنی اگر چنین پدری داشت، چریک نمی‌شد و وضع باقی مستضعفین برایش هیچ مهم نبود. به عبارتی او طبق ادبیات طبقه متوسطی‌های امروز، یک لوزر یا همان بازنده در زندگی است که در دهه ۹۰ یا دهه ۱۴۰۰، با خوی نیمه‌لیبرال زندگی می‌کند، نه یک باورمند به ایدئولوژی چپ در دهه ۵۰. به لحاظ متریک بخش قابل توجهی از سریال در کافه روایت می‌شود؛ چه کافه سیاهرود و چه باشگاه بیلیاردی که هاتف در آن کار می‌کند.

مطبخ نایب‌سرخی‌ها هم به کافه‌های تهران امروز که طراحی نوستالژیک سنتی دارند بسیار شبیه‌تر است تا یک آشپزخانه روستایی یا شهری در دهه ۵۰. در صحنه‌هایی که دوربین داخل لوکیشن «کافه» یا این «مطبخ شبیه به کافه» کاشته نشده هم یا در باغ یا در دکل بالای معدن یا هر جای دیگر، آدم‌ها نشسته‌اند و با فیگورهای نوستالژیک اینستاگرامی، مشروب می‌خورند و سیگار می‌کشند. به عبارت سرراست ما نه دهه ۵۰ را می‌بینیم نه ایران را. آنچه می‌بینیم تخیل و تصور طبقه متوسط مرکزنشین دهه ۹۰ و ۱۴۰۰ از دهه ۵۰ و دوران حکومت پهلوی است.

اصلا قصه گفتن بهانه‌ای است برای ترسیم این فضای نوستالژیک، نه اینکه ابتدائا قصه‌ای داشته باشند و بعد سعی کنند فضای متناسب با آن ترسیم شود. حتی جهان‌بینی امروزی و نسبتا متاخر اصغر فرهادی هم در دهه ۵۰ شمسی از زبان دختری که ازاله بکارت شده، خطاب به برادرش بیان می‌شود؛ جایی که افسانه به حاتم می‌گوید می‌کشی بکش ولی قضاوتم نکن.

این تصویر امروزی و البته جعلی از گذشته را می‌شود در یکی از تیق‌های ساده و کم‌اهمیت کار دید که به لحاظ روانشناختی، دریچه‌ای به ذهن سازندگان اثر باز می‌کند. ناصر می‌گوید: «برای همه مردم، دنیا شیش میلیارد نفره ولی برای من یه نفر؛ شاهین» در دهه ۵۰ شمسی که تقریبا با دهه ۷۰ میلادی همپوشانی داشت، جمعیت کل جهان بین سه و نیم تا چهار میلیارد نفر در نوسان بود. عدد شش میلیارد نفر از آمارهای دهه ۹۰ شمسی به ذهن نویسنده رسوخ کرده و با وضعیت دهه ۵۰، به‌طور ناخودآگاه و غلط، تطبیق داده شده است. البته این کم و زیاد بودن عدد جمعیت جهان در منطق کلی داستان تاثیری ندارد ولی به‌عنوان نشانه‌ای روانشناختی مشخص می‌کند که اساسا ذهن سازندگان اثر به فضای دیروز سفر نکرده و تصور امروزین خودشان از گذشته را به آن الصاق کرده‌اند. اینها همه بویی است که از یک نوستالژی‌بازی غیرواقع‌گرایانه بلند می‌شود و در چنین فضایی حتی طرز صحبت کردن آدم‌ها هم لازم نیست با لحن متداول فارسی‌زبانان ایران همخوانی پیدا کند؛ چنانکه آنچه دم در کافه‌های امروز تهران روی یک تخته‌سیاه کوچک با گچ نوشته می‌شود را می‌توانیم در دیالوگ‌های بسیار تصنعی شخصیت‌ها ببینیم. مثلا نغمه وقتی بعد از سال‌ها با حاتم روبه‌رو می‌شود، به او می‌گوید: «از اون شبی که منو تو جاده قال گذاشتی، قلبمو گذاشتم زیر پام تا قدَم بلند شه، بتونم از چاله‌ای که منو انداختی توش دربیام.» یا جایی که حاتم در مقابل پدرش می‌ایستد و می‌گوید فردا می‌روم و مارال را عقد می‌کنم، مارال به او می‌گوید: «هر شب که منو می‌رسوندی و می‌رفتی، دوباره از فرداش می‌شدم همون پرستار بچه خوش خدمتی که مأموریتش تموم شده و باید برگرده سر کار.» که خب شاید تا اینجایش را بشود به زور پذیرفت اما وقتی در ادامه می‌گوید: «هزار تا سوال راجع به زندگی و آینده‌م تو سرم سرسام می‌شد که باید لابه‌لای سکوت‌ها دنبال جوابش می‌گشتم»، هیچ آدم عاقلی قبول نمی‌کند که این دیالوگ یک کلفت مطبخی در دهه ۵۰ باشد. اساسا دهه ۵۰ و روستا را رها کنیم. استاد شفیعی کدکنی در خرداد ماه ۱۴۰۲ هم دیالوگ‌های روزمره‌اش را با این لحن بیان نمی‌کند.

متون تخته‌سیاه دم در کافه‌ها را گذاشته‌اند در دهان کاراکترهایی که یکی زن است، یکی مرد، یکی پیر، یکی جوان، یکی تحصیلکرده، یکی کم‌سواد و القصه باید لحن حرف زدن‌شان غیر از طبیعی بودن و فارسی بودن، با همدیگر تفاوت هم داشته باشد؛ چون به‌طور کل آدم‌ها یک‌جور نیستند و یکسان حرف نمی‌زنند. بازی با نوستالژی، فراتر از نمایش عقده‌گشایانه و افراطی مشروب‌نوشی در جابه‌جای قصه، با الصاق کردن تصویر فردین و چند هنرپیشه دیگر فیلمفارسی به در و دیوارهای مختلف هم دیده می‌شود. جایی که یونس قرار است مرد چاق منتسب به رژیم پهلوی را بکشد، به شکلی واضح، صحنه‌ای از فیلم «کندو» تقلید و بازسازی شده که در آن بهروز وثوقی کافه‌ای را به هم می‌ریزد و ابی هم در گوشه‌ای از کافه بی‌توجه به این مسائل به خواندن آواز ادامه می‌دهد. نوستالژی‌بازی‌های درهم داستان که جهت نمایشی مشخصی هم ندارند و معلوم نیست کجا قرار است بروند، به قدری نامتجانس و گل‌منگلی هستند که این روند، یکی از مهم‌ترین وسترن‌های بدون اسلحه آمریکا را هم وارد فهرست گرته‌برداری‌ها می‌کند و محسن تنابنده با دنیل دی‌لوئیس در «خون به پا خواهد شد» همسان‌سازی می‌شود. به جای دکل نفتی، دکل معدن می‌آید و به جای کودک کر و لال، کودک مبتلا به سندروم دان. انگار قرار بود یک آلبوم پراکنده از هر چیزی فراهم شود که در روزگار حال حاضر برای جوان دهه ۶۰ و ۷۰ و احیانا هشتادی جالب بوده؛ بی‌اینکه تصاویر این آلبوم حتی ربط و سنخیتی با هم داشته باشند. داستان هم ماهیت مستقل و قائم به ذات ندارد و قرار است بهانه‌ای برای نمایش تصاویر این آلبوم دست و پا کند. حالا باید چه کنیم که بشود چنین داستانی را کش داد و بهانه ردیف شدن این تصاویر نوستالژیک را جور کرد؟ آدم‌ها باید به شکلی غیرمنطقی بد و پلید باشند تا با رفتارهای عجیب‌شان گره‌افکنی‌های تصنعی ایجاد کنند. نغمه باید از فاحشه‌خانه‌ها تا دربار یکی از امرای پهلوی بالا برود و عجیب‌ترین و غیرمعقول‌ترین نقشه‌ها را علیه حاتم بکشد تا قصه بتواند کش بیاید. هاتف باید عاشق همان دختری بشود که معشوقه برادرش است و بعد از اینکه ماجرا را فهمید همچنان با کثیف‌ترین حقه‌ها و بی‌شرمانه‌ترین ادبیات خواسته‌اش را پی بگیرد. برود و به دروغ بگوید که حاتم باعث لو رفتن و مرگ یونس شد. به زنی که قرار است به‌زودی همسر برادرش شود بگوید که یادگاری یونس آن اسلحه نیست، چشم‌های توست و خلاصه به‌قدری در پست‌فطرتی افراط و اغراق کند که به این وسیله بشود ماجرا را بیشتر کش بدهند. رفتار آدم‌ها قرار نیست منطق طبیعی داشته باشد و صرفا با توسل به ممکن‌الوجود بودن شاذترین استثناها می‌شود بین‌شان با تمثیلات شاعرانه تفاوت قائل شد. چهار کارگر زحمتکش معدن در کسری از ثانیه تبدیل به قاتل می‌شوند و تا ته خط می‌روند. مگر آدم کشتن و اساسا تبدیل شدن به قاتلی خونسرد به این راحتی است؟ لابد مجبوریم باور کنیم، چون چنین استثنای شاذی اگر در گوشه‌ای از زمان و زمین رخ بدهد، با قواعد فیزیک و شیمی تناقض ندارد، غیرمنطقی هم نیست. اگر بپرسیم چند نفر از فاحشه‌خانه تا دربار پرنفوذترین آدم‌های پهلوی بالا رفته‌اند، لابد پاسخ می‌گیریم که مگر غیرممکن است؟ اگر اشکال کنیم که این رقابت شرم‌آور بین دو برادر منطقی نیست، لابد پاسخ می‌گیریم که غیرممکن نیست. بسیار خب غیرممکن نیست اما ساختگی و سخت‌باور است. یک عنصر زورچپان به منطق عرفی به نظر می‌رسد. غیر از منطق رفتاری شخصیت‌ها که لق است، اتفاقات هم به همین نحو هستند و نهایتا باید ذیل قاعده ممکنات شاذ با آنها کنار بیاییم تا بتوانیم ایراد نگیریم. روزی مارال با روزنامه‌ای در دستش داخل اتاق می‌دود و خبر دستگیری برادرش را به حاتم نشان می‌دهد. بگذریم که ساواکی‌ها به جای خبر مرگ او هنگام دستگیری، خبر بازداشتش را زده‌اند و دردسر بی‌جایی برای خودشان ساخته‌اند که نمی‌تواند منطقی باشد اما عجیب‌تر این است که اهالی حصارک و سیاهرود، خبر گیر افتادن یونس را از طریق روزنامه می‌فهمند و هیچ‌کس از طریق روزنامه نمی‌فهمد چه بلایی سر خواننده معروفی مثل دانیال آمد. اصلا در میدان اصلی کدام روستا یک نفر دستفروش قدم‌زنان داد می‌زند روزنامه، روزنامه؟ همه اینها لابد ممکن‌الوقوع است و آوردن‌شان در دل قصه با قواعد هستی به تناقض علمی نمی‌خورد؟ نه منطقی نیست. این یک ماجرای زرد و بی‌سر و ته و غیرمنطقی است که ریشه بیشتر اتفاقاتش به رختخواب آدم‌ها برمی‌گردد و شخصیت‌های داستان، بیشتر از آب، مشروب می‌نوشند و مثل شعارهای چسبیده به در و دیوار کافه‌های پایتخت در دهه ۹۰، حرف می‌زنند اما قرار است شخصیت‌های دهه ۵۰ باشند. آنهایی که از دهه ۵۰ به بعد متولد شده‌اند، اساسا دوران پهلوی را درک نکرده‌اند که نوستالژی‌اش را داشته باشند و حتی نوستالژی آنها هم جعلی و خودساخته است. آنها بخشی از ایده‌آل خودشان را به دوره‌ای دیگر چسبانده‌اند و برایش تصویرسازی کرده‌اند و سریال «رهایم کن» آلبومی است شبه‌داستانی از همین تصاویر.

استفاده موفق از کلیشه و هنرپیشه

مصطفی قاسمیان
خبرنگار

مجموعه نمایش خانگی «رهایم کن» که این روزها به پربیننده‌ترین سریال خانگی تبدیل شده، اثری عامه‌پسند و جذاب است که البته ضعف‌های متعددی دارد. نقطه ضعف اصلی سریال، کند و کش‌دار بودن بیش از حد آن است که این امکان را به تماشاگر می‌دهد تا بتواند در هر قسمت سریال، بارها و بارها از دکمه پرش به ۱۰ ثانیه جلوتر در پلتفرم استفاده کند، بدون آنکه چیزی را از دست بدهد؛ چراکه کاراکترها بارها از پله‌های معدن و اتاق «بهرام» بالا و پایین می‌روند، بارها نگاه‌های خیره فاقد کارکرد دراماتیک به یکدیگر می‌اندازند و در صحنه‌های داخل خودرو نیز سازندگان سریال زمان‌هایی طولانی را صرفا به تصویر کردن رانندگی شخصیت‌ها خصوصا «حاتم» اختصاص می‌دهند.

از سوی دیگر خط داستانی اصلی این سریال که درواقع یک مثلث عشقی است، مشابهت فراوانی به چندین سریال خانگی در سال‌های گذشته دارد. در این عشق مثلثی، یک عشق دوطرفه میان «حاتم» و «مارال» وجود دارد و یک عشق یک‌طرفه میان «هاتف» نسبت به «مارال». تا این جای قصه هم مانند حداقل هفت‌سریال خانگی دیگر، عشق دوطرفه محکوم به فراق است تا احتمالا آن عشق یک‌طرفه، به وصال منجر شود. اتفاقی که «شهرزاد» برای نخستین‌بار به تصویر کشید و بعدها عناوینی چون «ممنوعه»، «سیاوش»، «مانکن»، «خسوف» و حالا «رهایم کن» از آن الگوبرداری کردند.

سریال شهرام شاه‌حسینی البته جز قصه سرراست خود و مثلث عشقی‌اش، روی دیگر فرمول‌های امتحان‌پس‌داده فیلمفارسی نیز حرکت می‌کند، مثلا یکی از نقاط کشش قصه در قسمت‌های نخست اثر، انتقام «حاتم» از «دانیال» است و در ادامه رگه‌هایی از فرمول عشق پسر پولدار و دختر فقیر در عشق هر دو نفری که به «مارال» علاقه دارند، دیده می‌شود.

این سریال البته در زمینه بازسازی دهه ۵۰ از نظر طراحی صحنه و طراحی لباس موفق است و تا حد زیادی با وجود محدودیت‌ها و کمی هم عبور نرم از خط قرمزها، آن زمان را به‌شکلی مناسب تصویر کرده، اما چهره‌پردازی بازیگران سریال آن‌گونه که باید و شاید، شبیه به شخصیت‌های ساکن در یک روستا در پیش از انقلاب اسلامی نیست و کاراکترها بیش از حد تر و تمیز به‌نظر می‌رسند. نقطه قوت سریال رهایم کن نسبت به بسیاری از محصولات دیگر از این دست، نقش‌آفرینی هنرپیشه‌هاست که خصوصا در مورد سه بازیگر اصلی، به بهترین نحو از آب درآمده و به جذابیت بیشتر اثر کمک کرده است.

کارگردان رهایم کن هرقدر در هدایت بازیگران موفق بوده است، در فضاسازی و انتقال عواطف صحنه به تماشاگر چندان توفیقی ندارد. درحالی‌که در ماه‌های اخیر آثار شاخصی چون «پوست شیر»، «یاغی» و «آکتور» اجراهای بسیار بهتری دارند، نگاهی به قاب‌ها و رنگ‌بندی رهایم کن نشان می‌دهد که کارگردانی سریال می‌توانست بسیار بهتر باشد و لااقل در سطح توجه چشمگیری قرار گیرد که این مجموعه خصوصا در قسمت‌های اخیر از مخاطب عمومی برانگیخته است.

ادامه در صفحه ۱۳

ادامه از صفحه ۱۲

نگاهی به سریال رهایم کن

بی‌زمان عامه‌پسند

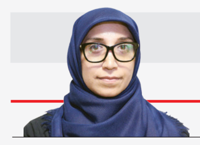

عاطفه جعفری
خبرنگار گروه فرهنگ

شهرام شاه‌حسینی فعالیتش را در سینما با دستیاری کارگردانی شروع کرد، البته از همان ابتدا در کنار کارگردان‌های بزرگ قرار گرفت؛ بهرام بیضایی، رسول ملاقلی‌پور و بهمن قبادی از جمله کارگردان‌هایی بودند که شاه‌حسینی برای شروع فیلمسازی با آنها همراه شد.

خیلی زود از دستیار کارگردان تبدیل به کارگردان شد و چند فیلم سینمایی ساخت. فیلم‌هایی که به اندازه سریال‌هایش نتوانست موفق باشد. کارگردانی در سینما را با «کلاغ‌پر» آغاز کرد و در تلویزیون هم سریال «تاوان» و «مثل یک کابوس» را ساخت اما اینکه اسمش در بین همه بچرخد و شهرام شاه‌حسینی را بشناسند، با سریال «هشت و نیم دقیقه» و «همه چیز آنجاست» رقم خورد. ورود به شبکه نمایش خانگی را با سریال ۲۰ قسمتی «می‌خواهم زنده بمانم» در پلتفرم فیلیمو در سال ۱۴۰۰ شروع کرد. سریالی که طرفداران زیادی داشت و بسیاری از مخاطبانش منتظر ساخت فصل دوم آن هستند. شاه‌حسینی ترجیح داد به‌جای اینکه به سراغ همان داستان برود، داستان دیگری را شروع کند. داستانی که دوباره مخاطب را به دل تاریخ می‌برد.

«رهایم کن» سریال جدیدی است که ۱۴ قسمت آن تا به حال پخش شده است و می‌توان گفت از همان ابتدا به‌دلیل تجربه مخاطب که با سریال قبلی شاه‌حسینی درگیر شده بود، مخاطبان زیادی هم با این سریال همراه شدند تا از سرنوشت تک‌تک آدم‌های قصه‌اش باخبر شوند.

شاه‌حسینی داستانش را به دل تاریخ پرت کرده اما زمانی که برای داستان انتخاب کرده، مجهول است به عمد این کار را کرده یا نه نمی‌دانیم اما مدام ذهن مخاطب درگیر این می‌شود که الان داستان چه زمانی و کدام بخش از تاریخ ایران را روایت می‌کند. شاید درست‌ترش این باشد که بگوییم، کارگردان خودش در برخی مواقع زمان را گم می‌کند. طبیعتا باید زمان فیلم در پهلوی دوم یا همان دهه ۵۰ باشد، اما در برخی مواقع انگار زمان به خیلی عقب برمی‌گردد. این گم شدن زمان، مخاطب را اذیت می‌کند؛ البته شهرام شاه‌حسینی این تجربه را در سریال می‌خواهم زنده بمانم هم داشت، در آنجا هم برای گفتن از فساد دوره‌ای را انتخاب کرد که خیلی‌ها می‌گفتند دلیلش این بوده که به کسی برنخورد. الان هم زمان انتخاب روایت این داستان در عین نامشخص بودن، می‌تواند هر زمانی باشد. حتی در سال ۱۴۰۲، اما انگار چون نمی‌توانسته حرفش را در دنیای امروز بزند، به‌سراغ یک زمان مجهول رفته است تا داستان عاشقانه و اجتماعی‌اش را با همه حواشی راحت‌تر بگوید.

شاه‌حسینی تعریف کردن داستان را خوب بلد است، هرچند در ساختن فیلم سینمایی خیلی موفق نبود اما در سریال‌هایش جوری داستان را روایت می‌کند که مخاطب خسته نشود، زمانی که سریال هشت‌ونیم دقیقه را برای تلویزیون ساخت در همان زمان پخش و حتی بعد از آن این سریال به‌عنوان یکی از سریال‌های پرمخاطب معرفی شد و بارها از شبکه‌های مختلف بازپخش شد. در رهایم کن هم این موضوع صادق است و مخاطب انگار در حال خواندن یک کتاب داستان آن هم از نوع رمان‌های عامه‌پسند است که هر لحظه گره‌ای به زندگی شخصیت‌های اصلی اضافه می‌شود و بعد از حل شدنش تا مخاطب نفس راحت نکشیده، داستان بعدی اتفاق می‌افتد. شاید خیلی‌ها استفاده از واژه عامه‌پسند را بد بدانند، اما شاید تعریف آن بتواند به فهم این موضوع کمک کند؛ یک‌بار در همین صفحات به رمان‌های عامه‌پسند که در دهه‌های ۶۰ تا ۸۰، بسیار مخاطب داشتند پرداختیم. برای تعریف ادبیات عامه‌پسند هر کس تعریفی دارد، اما شاید ساده‌ترین تعریف همین باشد که ادبیات عامه‌پسند یا ادبیات مردم‌پسند یا ادبیات عامه یا ادبیات عوامانه یا ادبیات توده‌پسند یا ادبیات همه‌خوان، بخشی از فرهنگ عامه و گونه‌ای از ادبیات است که مخاطبانش توده مردم هستند و بر پایه ذوق و سلیقه و علاقه آنان پدید می‌آید. هدف اصلی این نوع ادبیات سرگرم کردن خواننده است و از همین رو در پدیدآوردن آنها موازین هنری و خلاقیت ادبی نقش ندارد. این تعریف را می‌توان برای سریال شهرام شاه‌حسینی هم به کار برد. او داستان را خوب تعریف می‌کند، مخاطب را با خودش همراه می‌کند اما خلاقیت هنری برای ساخت سریالش ندارد. شهرام شاه‌حسینی همیشه داستان عاشقانه‌ای دارد، داستان عاشقانه‌ای که گره در گره می‌خورد اما می‌دانیم بالاخره این گره‌ها باز می‌شود. همین می‌شود که می‌گویم او قرابتی نزدیک با داستان‌های عامه‌پسند دارد.

«مگر می‌شود یک روایتی از قصه یا رمان یا هر چیزی به‌خصوص سینما را به تاریخی ببرید که آغشته به یک ماجرای سیاسی و اجتماعی نباشد؟ منظور از آغشته فقط آغشته است و نه خوداثر! برای اینکه خوداثر سیاسی شود به‌نظرم اسم آن صنعت یا هنر نیست و کارکردی سیاسی دارد و شبیه بیانیه می‌شود که من این کار را بلد نیستم و به‌دردم نمی‌خورد. از همین باب کارکردی که ممکن است برای مخاطب داشته باشد لمس کردن فضایی است که یا دیده و با آن ارتباط برقرار کرده و آن را به تعبیرهای مختلف معنا می‌کند و دوست دارد آن را نقد، نهی یا نفی کند یا به آن صحه بگذارد.» این صحبت‌های شهرام شاه‌حسینی است، در مصاحبه‌ای که در تیرماه ۱۴۰۰ با موضوع سریال می‌خواهم زنده بمانم با او داشتیم. او در این مصاحبه تاکید می‌کند که بیانیه نمی‌سازد، اما در سریال رهایم کن و برخی دیالوگ‌ها، اولین چیزی که به ذهن مخاطب می‌رسد، همین بیانیه است. شاه‌حسینی داستانش را خوب روایت می‌کند اما در برخی سکانس‌ها، همه چیز تصنعی می‌شود و اگر به همان موضوعی که ابتدا آوردیم یعنی زمان روایت داستان برگردیم، دیالوگ‌ها به زمان روایت فیلم نمی‌خورد. روستانشینانی که همه وقتی در حال صحبت هستند، به‌جای اینکه مانند خودشان و آن زمان حرف بزنند، با یک ادبیات خاص که برای مخاطب قابل درک نیست صحبت می‌کنند. این موضوع هم احتمالا به همان بی‌زمانی برمی‌گردد. اینکه این داستان باید روایت می‌شده اما زمانش نامشخص باشد و همین بی‌زمانی حتی در نوشتن دیالوگ هم کارگردان را گمراه می‌کند و او یا شروع به نوشتن بیانیه می‌کند یا دیالوگ‌هایش تصنعی می‌شود.

رهایم کن، برخلاف می‌خواهم زنده بمانم داستان سیاسی هم ندارد که بگوییم عاشقانه‌ای در بستر سیاسی است، رهایم کن داستانی معمولی است از زندگی عده‌ای در روستایی به اسم حصارک، که انگار کارگردانش فقط خواسته آن را بسازد.

چرا «رهایم کن» را ببینیم؟

قصه‌گوی عشق و نفرت

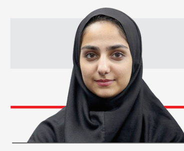

کیانا تصدیق‌مقدم
خبرنگار گروه فرهنگ

«رهایم کن» داستان زندگی یک خانواده روستایی در دهه ۵۰ را روایت کند. داستانی که با عشق شروع می‌شود. عشق یک دختر روستایی به نام افسانه (مونا احمدی) به خواننده پیش از انقلاب که به فاصله ۲۴ ساعت تبدیل به نفرت می‌شود. این افتتاحیه‌ای است برای مجموعه داستان‌هایی با موضوع عشق و نفرت. عشق‌هایی که قرار نیست به وصال ختم شود. حاتم (محسن تنابنده) و برادرش هاتف (هوتن شکیبا) عاشق یک دختر می‌شوند. در این جریان دو برادری که پیش از این اتفاق جان‌شان را هم برای یکدیگر می‌دادند مقابل هم قرار می‌گیرند و به قول خودشان برادری‌شان دیگر تمام می‌شود. سوی دیگر داستان مارال (هدی زین‌العابدین) است که حاتم را دوست دارد، اما با حرف‌هایی که هاتف به اون می‌زند از حاتم متنفر می‌شود. در جایی دیگر حاتم از نغمه (آزاده صمدی) همسر سابقش متنفر است به‌دلیل اینکه می‌خواسته پسرشان را بکشد.

کارگردان رهایم کن دو مفهوم عشق و نفرت را به استخدام روایتش گرفته تا کاراکترها خوب ورز داده شوند و قصه‌ها جا بیفتند. این دو مفهوم عشق و نفرت برای طراحی هر کاراکتر فرمی متفاوت می‌یابند و قصه‌ها به‌خاطر اینکه منطق روایت را حفظ کنند ارتباطی معنایی با این مفاهیم می‌یابند. افسانه از خواننده‌ای که دوستش دارد، متنفر می‌شود چون مورد سوءاستفاده قرار گرفته است. مارال از حاتم متنفر است چون فکر می‌کند حاتم باعث مرگ برادرش شده است. قصه‌ها به‌خوبی کنار هم چیده شده و انتخاب هوشمندانه بازیگران هم به کمک کارگردان آمده است. شاه‌حسینی برای این کار سختش ریسک نکرده و از بازیگران چهره‌ای بهره می‌برد که پیش از این امتحان خودشان را پس داده‌اند.

محسن تنابنده به‌عنوان نقش اصلی در سریال حضور دارد. بازیگری که وقتی اسم او می‌آید ناخودآگاه یاد نقی معمولی سریال «پایتخت» می‌افتیم. اما بازی درخشان او و در این اثر، مانع از رجوع ذهنی مخاطب به بازی‌های قبلی او است. او قرار نیست فقط با دیالوگ کاراکتر حاتم را شکل بدهد و از تمام اجزای صورت و به‌خصوص چشمانش بازی می‌گیرد؛ گاهی چشمانش از خوشحالی می‌خندند و گاهی هم غمی که در قلبش دارد را نشان می‌دهد. سکانسی در فیلم است که با پدرش صحبت می‌کند و می‌گوید بچگی نکرد تا هاتف بچگی کند، از خواسته‌هایش گذشت تا افسانه به خواسته‌هایش برسد و... این دیالوگ توامان می‌شود با غمی که در چهره‌اش ساخته است تا بیننده بهتر رنج‌ها و عقده‌های این کاراکتر را لمس کند.

هوتن شکیبا هم در این سریال نقش کاراکتری را بازی می‌کند که دائما در حال فرار است؛ فرار از خانواده‌اش به بهانه رسیدن به آرزوهایش. فرار از آرزوهایش به‌خاطر لو دادن دوستش و شاید در ادامه اتفاقی بیفتد که بخواهد از خودش هم فرار کند. شاید بازی شکیبا در این سریال به اندازه تنابنده دیده نشده باشد، اما برای نشان دادن ترس و اضطراب کاراکتر هاتف موفق شده است.

بازیگران دیگر سریال هم هرکدام در جایی مناسب قرار دارند. هدی زین‌العابدین به‌خوبی نقش دختری را بازی کرده که با وجود اینکه نماینده طبقه فرودست جامعه است اما برای شخصیتش ارزش قائل است و اجازه نمی‌دهد آنهایی که خود را بزرگ‌تر روستا می‌دانند به او توهین کنند.

اما آزاده صمدی شخصیت گنگی در سریال دارد؛ مادری که ابتدا می‌خواسته فرزندش را خفه کند و بعد آنقدر به او علاقه‌مند می‌شود که به‌صورت مخفیانه به دیدن او می‌رود. با وجود شخصیت منفی‌ای که او در سریال دارد و نوع بازی‌ای که دارد به‌طوری است که مخاطب گاهی اوقات دلش به‌رحم می‌آید و حق را به او می‌دهد.

البته از این نکته نگذریم که یکی از بازی‌های درخشان در رهایم کن مربوط به محمدصادق میرمحمدی (راما) خردسالی بود که سندروم‌داون دارد. او نقش پسر حاتم را در این سریال بازی می‌کند. ایفای نقش در چنین سریالی چه به‌لحاظ محتوا و چه به‌لحاظ طولانی بودنش (۲۵ قسمت) هم کار سختی برای عوامل سریال است و هم کار سختی برای آن خردسال؛ شاید کارگردان زمانی که تصمیم گرفت محمدصادق را برای فیلمش انتخاب کند، فکر نمی‌کرد که تا این حد مورد استقبال مخاطبان قرار بگیرد.

یکی دیگر از ویژگی‌های این سریال مرموز بودن فیلمنامه‌اش بود. رهایم کن، داستان ساده و قابل‌فهمی را روایت می‌کند. اما مساله این است که داستان در کنار سادگی کمی هم مرموز است. مرموز بودن از این نظر که درست جایی که فکر می‌کنی پیش‌بینی درستی از سکانس‌های بعدی داری، غافلگیر می‌شوی و این یکی ویژگی‌های است که باعث کنجکاوی در مخاطب می‌شود. این کنجکاوی علتی است که بیننده سریال را رها نمی‌کند و می‌خواهد ببیند در پایان چه اتفاقی می‌افتد.

برای مثال در قسمت نهم که هاتف به حاتم گفت عاشق مارال شده، مخاطب در خیال خودش می‌گوید چون حاتم در طول سریال به‌خاطر خانواده‌اش از خودش گذشته و در قسمت قبلش هم به هاتف گفته برای ازدواجش هرکاری می‌کند، قید مارال را می‌زند؛ اما در قسمت بعدش نشان می‌دهد برخلاف فکری که مخاطب داشته حاتم این‌بار برای خواسته‌اش می‌جنگد و حتی مقابل خانواده‌اش قرار می‌گیرد.

یا در قسمت سیزدهم حاتم و هاتف قرار می‌گذارند که هاتف به مارال بگوید که یونس را لو داده و به‌خاطر کاراکتر ترسویی که دارد این موضوع برای مخاطب باورپذیر است که از ترس حاتم این کار را انجام دهد؛ اما در قسمت چهاردهم ورق کاملا برمی‌گردد و هاتف با نغمه (زن قبلی حاتم) دست‌به‌یکی می‌کنند و به دروغ می‌گویند حاتم یونس را لو داده است.

درمجموع برای دیده شدن هر سریال دو رکن مهم وجود دارد، آن هم فیلمنامه خوب و انتخاب بازیگرانی است که مخاطب بتواند با بازی و نقش‌هایشان ارتباط برقرار کند. رهایم کن به این دو نکته توجه داشته و باتوجه به آماری که برای هر قسمت از سریال در فیلیمو منتشر شده که نشان‌دهنده رضایت بالای ۹۰ درصدی است، می‌توان گفت مخاطبانی که رهایم کن را دیدند، از آن رضایت داشتند.

تاسیس شرکت با مسئولیت محدود شمس طب آسوده در تاریخ ۱۴۰۲/۰۲/۲۷ به شماره ثبت ۶۱۲۹۳۶ به شناسه ملی ۱۴۰۱۲۲۴۳۲۵۲ ثبت و امضا ذیل دفاتر تکمیل گردیده که خلاصه آن به شرح زیر جهت اطلاع عموم آگهی می گردد. موضوع فعالیت: پخش لوازم پزشکی، آزمایشگاهی، تجهیزات پزشکی، لوازم دامپزشکی در سطح کشور و بین المللی. درصورت لزوم پس از اخذ مجوزهای لازم از مراجع ذیربط مدت فعالیت: از تاریخ ثبت به مدت نامحدود مرکز اصلی: -استان تهران، شهرستان تهران، بخش مرکزی، شهر تهران، گرگان، خیابان شهید محمد حاتمی (زیبا)، کوچه شهید روح‌الله امینی، پلاک ۹، طبقه ۱ کدپستی ۱۶۱۹۹۶۴۶۱۱ سرمایه شخصیت حقوقی عبارت است از مبلغ ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال نقدی میزان سهم الشرکه هر یک از شرکا آقای عباس خالقی عینکچی به شماره ملی ۰۷۰۲۳۷۵۹۲۶ دارنده ۲۰۰۰۰۰ ریال سهم الشرکه آقای حسین خالقی به شماره ملی ۰۹۲۲۷۶۵۹۲۸ دارنده ۹۸۰۰۰۰۰ ریال سهم الشرکه اعضای هیئت مدیره آقای عباس خالقی عینکچی به شماره ملی ۰۷۰۲۳۷۵۹۲۶ به سمت عضو اصلی هیئت مدیره به مدت نامحدود آقای حسین خالقی به شماره ملی ۰۹۲۲۷۶۵۹۲۸ به سمت مدیرعامل به مدت نامحدود و به سمت رئیس هیئت مدیره به مدت نامحدود و به سمت عضو اصلی هیئت مدیره به مدت نامحدود دارندگان حق امضا: کلیه اوراق و اسناد بهادار و تعهدآور شرکت از قبیل چک، سفته، بروات، قراردادها، عقود اسلامی و همچنین کلیه نامه‌های عادی و اداری با امضای آقای حسین خالقی همراه با مهر شرکت معتبر می باشد. اختیارات مدیرعامل: طبق اساسنامه روزنامه کثیرالانتشار فرهیختگان جهت درج آگهی های شرکت تعیین گردید. ثبت موضوع فعالیت مذکور به منزله اخذ و صدور پروانه فعالیت نمی باشد.

سازمان ثبت اسناد و املاک کشور
اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری تهران (۱۵۰۰۸۱۲)

نوبت دوم

آگهی مزایده

دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک در نظر دارد جهت نوبت دوم اجاره ساختمان ۲ طبقه ۱۳۵۰ متر بنا واقع در خیابان بهزیستی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک از طریق مزایده عمومی اقدام نماید، لذا از کلیه اشخاص حقیقی و حقوقی واجد صلاحیت دعوت می شود تا ضمن اعلام آمادگی مدارک مورد نیاز را حداکثر تا مدت یک هفته پس از نشر آگهی به نشانی دستگاه مزایده گذار تحویل نمایند.

موضوع مزایده: نوبت دوم اجاره ساختمان ۲ طبقه، دارای ۱۳۵۰ متر بنا، واقع در خیابان بهزیستی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک

مبلغ خرید اسناد: ۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال واریز به حساب شماره ۰۱۰۵۷۴۷۷۶۴۰۰۳ نزد بانک ملی حساب دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک.

محل دریافت اسناد و اطلاعات مزایده: بلوار امام خمینی (ره) - شهرک دانشگاهی امیرکبیر - دانشگاه آزاد اسلامی اراک - اداره تدارکات دانشگاه

محل تحویل اسناد: بلوار امام خمینی (ره) - شهرک دانشگاهی امیرکبیر - دانشگاه آزاد اسلامی اراک - دبیرخانه حراست دانشگاه

مهلت فروش و تحویل اسناد: از تاریخ ۱۴۰۲/۰۳/۰۲ لغایت ۱۴۰۲/۰۳/۰۸ به مدت یک هفته

جهت کسب اطلاعات بیشتر می توانید با شماره تلفن ۰۸۶۳۳۴۱۲۱۴۶ رئیس اداره تدارکات تماس حاصل فرمایید. دانشگاه در رد یا قبول پیشنهادها دارای اختیار تام می باشد و هزینه درج آگهی بر عهده برنده مزایده می باشد.

روابط عمومی دانشگاه آزاد اسلامی اراک

نوبت دوم

آگهی مزایده

دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک در نظر دارد جهت نوبت دوم اجاره ساختمان ۱ طبقه ۸۰۰ متری با ۳۰۰ متر بنا، واقع در کوی مسکن، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک از طریق مزایده عمومی اقدام نماید، لذا از کلیه اشخاص حقیقی و حقوقی واجد صلاحیت دعوت می شود تا ضمن اعلام آمادگی مدارک مورد نیاز را حداکثر تا مدت یک هفته پس از نشر آگهی به نشانی دستگاه مزایده گذار تحویل نمایند.

موضوع مزایده نوبت دوم اجاره ساختمان ۱ طبقه ۸۰۰ متری با ۳۰۰ متر بنا، واقع در کوی مسکن دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک

مبلغ خرید اسناد: ۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال واریز به حساب شماره ۰۱۰۵۷۴۷۷۶۴۰۰۳ نزد بانک ملی حساب دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک.

محل دریافت اسناد و اطلاعات مزایده: بلوار امام خمینی (ره) - شهرک دانشگاهی امیرکبیر - دانشگاه آزاد اسلامی اراک - اداره تدارکات دانشگاه

محل تحویل اسناد: بلوار امام خمینی (ره) - شهرک دانشگاهی امیرکبیر - دانشگاه آزاد اسلامی اراک - دبیرخانه حراست دانشگاه

مهلت فروش و تحویل اسناد: از تاریخ ۱۴۰۲/۰۳/۰۲ لغایت ۱۴۰۲/۰۳/۰۸ به مدت یک هفته

جهت کسب اطلاعات بیشتر می توانید با شماره تلفن ۰۸۶۳۳۴۱۲۱۴۶ رئیس اداره تدارکات تماس حاصل فرمایید. دانشگاه در رد یا قبول پیشنهادها دارای اختیار تام می باشد و هزینه درج آگهی بر عهده برنده مزایده می باشد.

روابط عمومی دانشگاه آزاد اسلامی اراک

نوبت اول

آگهی مزایده

دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک در نظر دارد جهت مزایده نوبت اول اجاره مجموعه ورزشی دانشگاه شامل (زمین چمن، استخر و سالن های ورزشی) دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک از طریق مزایده عمومی اقدام نماید، لذا از کلیه اشخاص حقیقی و حقوقی واجد صلاحیت دعوت می شود تا ضمن اعلام آمادگی مدارک مورد نیاز را حداکثر تا مدت یک هفته پس از نشر آگهی به نشانی دستگاه مزایده گذار تحویل نمایند.

موضوع مزایده نوبت اول اجاره مجموعه ورزشی دانشگاه شامل: (زمین چمن، استخر و سالن های ورزشی) دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک

مبلغ خرید اسناد: ۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال واریز به حساب شماره ۰۱۰۵۷۴۷۷۶۴۰۰۳ نزد بانک ملی حساب دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک.

محل دریافت اسناد و اطلاعات مزایده: بلوار امام خمینی (ره) - شهرک دانشگاهی امیرکبیر - دانشگاه آزاد اسلامی اراک - اداره تدارکات دانشگاه

محل تحویل اسناد: بلوار امام خمینی (ره) - شهرک دانشگاهی امیرکبیر - دانشگاه آزاد اسلامی اراک - دبیرخانه حراست دانشگاه

مهلت فروش و تحویل اسناد: از تاریخ ۱۴۰۲/۰۳/۰۲ لغایت ۱۴۰۲/۰۳/۰۸ به مدت یک هفته

جهت کسب اطلاعات بیشتر می توانید با شماره تلفن ۰۸۶۳۳۴۱۲۱۴۶ رئیس اداره تدارکات تماس حاصل فرمایید. دانشگاه در رد یا قبول پیشنهادها دارای اختیار تام می باشد و هزینه درج آگهی بر عهده برنده مزایده می باشد.

روابط عمومی دانشگاه آزاد اسلامی اراک